

انتشار دیجیتال دو نمایش ریتیمیک

«پروانه‌ها و زیباترین درخت»

دو نمایشنامه منظوم «پروانه‌ها» و «زیباترین درخت» که برای کودکان و نوجوانان سروده شده بارها توسط گروه‌های نمایش دانش آموزی و آزاد بصورت زنده و عروسکی و تله تئاتر در شهرهای مختلف کشور اجرا شده و به جشنواره‌های متعدد منطقه ای و استانی و کشوری ارائه و امتیازات متعددی کسب کرده است.

این دو نمایش ریتیمیک بخاطر برخورداری از محتوای عالی و پرداخت مناسب و شعرهای روان و زیبا که حدود سی سال پیش سروده و منتشر و در گستره توزیع کشوری پخش شده است جزو معدود نمایشهای منظوم ادبیات معاصر است و نه فقط برای اجرای نمایش بلکه برای مطالعه و لذت بردن از متن و اشعار آنها نیز مناسب و مفید است، در ضمن، اجرای نمایشی آنها نیز در طول سالیان گذشته از رونق نیفتاده بلکه هر سال کارگردانها و گروههای دانش آموزی بیشتری آن را اجرا می‌کنند و مدیران

گرامی و مربیان محترم تربیتی مدارس در تماس با سراینده تقاضای تولید چنین نمایشهائی و تجدید چاپ دو کتاب قبلی می نمایند. لذا با توجه به درخواستها و نیازهای اجتماعی، تصمیم گرفتیم این دو نمایش را قالب یک کتاب جداگانه تحت عنوان «پروانه‌ها و زیباترین درخت» منتشر و در اختیار علاقمندان قرار دهیم. لازم به ذکر است که گروههای آزاد هنری برای اجرای این دو نمایشنامه منظوم ملزم به اخذ مجوز کتبی از نویسنده هستند اما اجرای این نمایشها برای مدارس نیازی به مجوز نویسنده ندارد ولی خواهشمند است ضمن رعایت امانتداری برنامه اجرای این دو نمایش را به تلفن نویسنده ۰۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳ اطلاع دهند.

والسلام

محمد حسین صادقی

مدیر انتشارات هدهد

۱۳۹۷/۱۱/۱

۱

نمایشنامه منظوم

پروانه ها





نمایشنامه منظوم

پروانه ها

دریک پرده

برای گروههای سنی ب و ج

نویسنده: محمد حسین صادقی

نام کتاب: نمایشنامه منظوم پروانه ها

نویسنده: محمد حسین صادقی

بازنویسی: کارشناسی نمایشنامه نویسی

ناشر: هنر و اندیشه

امور فنی چاپ: ابوالفضل اختری

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول - پائیز ۷۴

باسمه تعالی

«ساختن تشاترهایی که مطابق با اخلاق انسانی اسلامی باشد، زحمت دارد»

امام خمینی (ره)

اساس رسیدن به تشاتر آرمانی، تشاتری که بیان کننده هویت اسلامی ایرانی فرزندان این مرز و بوم باشد در وهله اول متون نمایشی است.

کارشناسی نمایشنامه نویسی اداره کل پرورشی بنیاد شهید امیدوار است که به فضل خداوند منان با چاپ و نشر اینگونه نمایشنامه ها، گامی هرچند کوچک در این مسیر برداشته باشد.

بدیهی است که در آغاز این حرکت اشکالات و نواقصی به چشم آید. رجاء واثق داریم رهنمودها و انتقادات سازنده صاحب نظران و استادان و مریبان دلسوز رشته نمایش برطرف کننده این نواقص خواهد بود و حرکت ما را رونق و تداوم خواهد بخشید.

به امید روزی که به قول شهید رجایی «هنرمندان و بازیگران صحنه تشاتر بازگوکننده آرمان مستضعفان عالم باشند و اسناد رسوایی مستکبران و ستمگران را به نمایش بگذارند».

اداره کل پرورشی بنیاد شهید انقلاب اسلامی

شخصیتها:

پروانه اول

پروانه دوم

پروانه سوم

پروانه چهارم

عنکبوت

شکارچی

پروانه:

| | |
|-------------------|---------------------|
| از بس پریده ام من | حالی دگر ندارم |
| دیگر توان پرواز | در بال و پر ندارم |
| هر جا کمی نشستم | یک دست، در کمین بود |
| هر جا که پا نهادم | یک دام بر زمین بود |

پروانه نفسی عمیق میکشد و روی زمین مینشیند، به محض نشستن، صدای دویدن میشنود، به سرعت لابلای گل ها پنهان میشود، دو پروانه دیگر، هراسان وارد میشوند، نفس نفس میزنند و به اطراف نگاه میکنند. بعد از چند لحظه که حالشان جا آمد، با نگرانی و ترس با هم حرف میزنند.

پروانه دوم:

| | |
|---------------------|--------------------|
| دیدی چه فتنه ای بود | دیدی چه کار میکرد؟ |
| از دست او چگونه | هرکس فرار میکرد |

پروانه سوم:

دیدی چگونه میخواست
بال قشنگ ما را
ما را اسیر سازد
خرد و خمیر سازد

پروانه دوم:

دیدی که آن هیولا
مانند سایه ما
دنبال ما دوان بود
همراهمان روان بود

پروانه سوم:

آری خدا کمک کرد
از چنگ او رهیدیم

پروانه دوم:

اما دوباره دامی
از عنکبوت دیدیم

پروانه سوم:

آن عنکبوت اخمو
هر گوشه در گلستان
پیوسته حيله دارد
صد دام و پيله دارد

پروانه اول که صحبت‌های آنها را شنیده است، آرام آرام بلند میشود و از پشت سر به آنها نزدیک میشود و با همدلی گوش میدهد.

پروانه دوم:

ما دامهای او را
کردیم پاره پاره

در انتظار ما بود اما کسی دوباره

پروانه سوم:

تا آمدیم به اینجا بودیم هر دو ترسان
یک دشمن دو پا بود نامش چه بود؟.....؟

پروانه اول:

(بلافاصله و با ترس) انسان

با شنیدن نام انسان، قصد فرار میکنند. پروانه دوم و سوم مضطربند. فریادزنان متوجه پروانه اول میشوند. آرام میگیرند و مینشینند.

پروانه دوم:

از ترس آن هیولا میخواستم بمیرم

پروانه سوم:

یک لحظه فکر کردم در دام او اسیرم

پروانه اول:

یاران مرا ببخشید من هم شکار اویم
پیوسته، دلشکسته از کسب و کار اویم
بعضی از این دوپاها وحشیتراز عقابند
از عنکبوت بدتر در فکر هر عذابند

پروانه دوم:

بعضی از این دوپاها بیرحم روزگارند
در لای دفتر خود پروانه میگذارند

پروانه سوم:

بعضی از این دوپاها هستند بسکه خونخوار
سنجاق مینمایند پروانه را به دیوار

هر سه با هم رو به تماشاجیها:

آخر شما بگوئید جرم و گناه ما چیست؟
در بین این همه دام پشت و پناه ما کیست؟

پروانه ها چند گل را به آرامی بو میکنند و دوباره
تماشاجیها را مخاطب میسازند.

پروانه دوم:

ایکاش ما نبودیم اینگونه خوب و زیبا
تا هیچکس نمی بود در فکر آزار ما

پروانه اول (با غرور):

زیبایی طبیعت تنها به خاطر ماست
دنیا بدون ماها زشت و کثیف و تنهاست

پروانه سوم (متکبرانه):

زیباتر از پروانه موجود دیگری نیست
پروانه گر نباشد دنیا بخاطر چیست؟

هرسه با هم (با خودپرستی و شادمانی):

ما خوشگل و قشنگیم زیبا و رنگ رنگیم
زیبا و رنگارنگیم ما خوشگل و قشنگیم
.....

صدای دودن کسی، آواز آنها را قطع میکند، پروانه ها از ترس به آغوش هم پناه میبرند و در گوشه ای نهان میشوند. پروانه کوچکی که رنگ آن با پروانه ها فرق دارد، با ترس و لرز وارد میشود، دنبال جایی برای پنهان شدن میگردد و بیخبر از حضور پروانه ها گوشه ای می ایستد و می لرزد.

پروانه چهارم:

این دشمنان ظالم در سینه دل ندارند
یک لحظه آه، ما را راحت نمیگذارند

پروانه های دیگر متوجه او شده اند. به طرفش میروند و به خاطر غیرهمرنگ بودن، میخواهند او را بترسانند و مسخره کنند.

پروانه چهارم:

هرجا که میروم من یک دام و فتنه پیداست
آسایشی ندارم راهم پر از خطر هاست

پروانه های دیگر، اطراف او ایستاده اند ولی هنوز پروانه چهارم متوجه آنها نشده است. همه با هم با یک اشاره، در حالی که میخواهند خود را وحشتناک نشان دهند، صداهای ترسناک در میآورند و میگویند.

هر سه باهم:

در چنگ ما اسیری پروانه خانم زشت

با شنیدن صدای آنها، پروانه چهارم جیغ میزند و میخواهد فرار کند ولی آنها او را به هم نشان میدهند، مسخره میکنند و میخندند. پروانه چهارم، غمگین و دلشکسته، یک گوشه میایستد و با ناراحتی به آنها نگاه میکند. پروانه های دیگر هنوز میخندند و رنگ بال او را با تمسخر و اشاره به هم نشان میدهند.

پروانه اول:

به من بگو ببینم ای زشتروی ترسو
تو با اجازه کی آمده ای به این سو

پروانه دوم (با تکبر):

آنها که زشت هستند
ترسو و بیبهايند

اصلا ادب ندارند
شايسته شكارند

پروانه سوم:

ای تازه وارد زشت
بيرون برو از اين جا

زیبا که نیستی تو
پروانه نیستی تو

پروانه چهارم (با مهر):

من هم چنان شماها
از دست دشمنانم
من نیستم بد و زشت
عيب بزرگتر آيا

پروانه ام عزيزان
بيخانه ام عزيزان
زشتی در اين جهان نیست
آزار ديگران نیست؟

پروانه اول:

اما بگو ببينم
گر زشت نیستی تو

آيا تو مثل مایی؟
پس اين چنین چرايی؟

پروانه چهارم:

من اهل يك کويرم
زیبا و مهربانند

آنجا، همه همينند
همرنگ با زمينند

پروانه دوم:

زیبا نیست اين خاک

زیبا، گل و گياه است

هر چیز جز گیاهان بی ارزش و سیاه است

پروانه چهارم:

زیبایی گیاهان از این زمین و خاک است
قلب زمین تیره مانند چشمه پاک است

پروانه سوم:

هر چیز هم که باشی بیرون برو از این جا
مانند ما، نه ای تو چون آشنا نه ای تو

پروانه چهارم (با ناراحتی):

من میروم از این جا اما خدای زیبا
ای مثل خود ندیده زشتی نیافریده

پروانه چهارم، اندوهگین خارج میشود و پروانه های دیگر با غرور و خنده با هم شروع به خواندن میکنند.

سه پروانه:

ما خوشگل و قشنگیم زیبا و رنگ رنگیم
مانند ما کسی نیست خوش خط و خال و رنگیم

.....

پروانه چهارم هراسناک وارد میشود و فریاد میزند و آنها وحشتزده و مضطرب، عنکبوت، عنکبوت گویان فرار میکنند و در میان گلهای ناپدید میشوند. در همان لحظه

عنكبوت وحشتناکی وارد میشود، چرخ‌های زده و بدن‌بال پروانه‌ها اطراف را می‌گردد.

عنكبوت

پروانه‌ها تمیزند خوشمزه و لذیذند
زیبا و زشت، با هم بهر شکم عزیزند

عنكبوت با عصبانیت شروع به چرخیدن در میان گل‌ها میکند.

عنكبوت:

پروانه‌ها کجایی از لانه در بیایید

بعد از گشتن بی‌هوده و نیافتن پروانه‌ها، ناامید میشود.

عنكبوت:

باید روم بجایی پیدا کنم غذایی

عنكبوت خارج میشود، دوباره صدای آواز پرندگان و پروانه‌ها می‌آید. آنها برمیگردند ولی هنوز مضطربند. به اطراف نگاه میکنند. پروانه چهارم میخواهد خارج شود، پروانه دوم با مهربانی با او سخن می‌گوید

پروانه دوم:

ای یار با شجاعت ما را نجات دادی

با مهربانی خود بر ماحیات دادی

پروانه چهارم:

کاری نکرده ام من او در کمین چندین
زیرا وظیفه ام بود همنوع دیگرم بود

پروانه اول (با سرزنش):

همنوع ما نه ای تو ما سرخ و سبز و زردیم
ما زیرک و زرنگیم ما خود فرار کردیم

پروانه سوم:

افسوس و آه که دشمن در چنگ من نیفتاد
یک لقمه چیم بود گر، کس خیر نمیداد

پروانه دوم:

ای ابلهان شماها ترسو و خودپرستید
مغرور و بیشهامت ناشکر و پست هستید

پروانه چهارم:

دشمن به فکر حيله در جمع دوستان است
زیباتر از شماها لبخند دشمنان است

پروانه چهارم که باز احساس خطر کرده، چند بار

به اطراف میرود، نگاه میکند و آرام خارج میشود.

پروانه دوم:

من هم چو آن غریبه پر میکشم از اینجا
ما میرویم، با هم تنها شوید، تنها

پروانه دوم در حال خارج شدن است و پروانه اول و سوم بی اعتنا و با غرور میخوانند:

ما خوشگل و زرنگیم زیبا و رنگ رنگیم

پروانه چهارم وارد میشود و فریاد میزند: شکارچی،
شکارچی!

پروانه دوم هم وارد میشود و همه فرار میکنند، شکارچی با یک تور وارد میشود و دنبال آنها میدود، پروانه چهارم به زمین میخورد ولی بقیه میگریزند، شکارچی دنبال پروانه چهارم میرود و بعد از چند بار تعقیب و گریز تور را روی سر او میاندازد

شکارچی:

ای جان، جانمی جان آخر یکی گرفتم
پروانه قشنگی با زیرکی گرفتم
باید گذارم او را لای کتاب تاریخ

نه، میزنم به دیوار او را به سوزن و میخ

نگاهی به پروانه میکند و او را از داخل تور درمیآورد:
اما شکارم امروز همرنگ خاک و خشت است
حیف از کتاب و دیوار این طفلکی چه زشت است

با تمسخر و خنده ادامه میدهد:

جانم نترس زیرا آزاد میشوی تو
اما بجای پرواز چون کرم میدوی تو
چون زشت و ریزه هستی من میکنم رهایت
تا از هراس پرواز راحت کنم خیالت

پروانه دوم که صدای شکارچی را شنیده است، داخل
میشود و میخواهد کاری بکند که پروانه چهارم آزاد شود
به همین خاطر جلو شکارچی میرود.

پروانه دوم:

آهای آهای من اینجام خوشرنگ و خوب و زیبام

شکارچی متوجه او میشود، تور را برمیدارد و به پروانه
چهارم میگوید

شکارچی:

تو زشت و بی بهایی او خوب و رنگ رنگ است
باید بگیرم او را چون خوشگل و قشنگ است

شکارچی پروانه چهارم را دور میاندازد، تور را برمیدارد و زیر چشمی به پروانه دوم نگاه میکند. پروانه دوم آرام نشسته و تکان نمیخورد ولی به محض نزدیک شدن شکارچی، فرار میکند. پروانه چهارم هنوز از ترس میلرزد. شکارچی و پروانه دوم در حال تعقیب و گریزند.

شکارچی:

پروانه تمیزم میگیرمت عزیزم

.....

پروانه دوم بعد از چند چرخش به پروانه چهارم میگوید:
(فرار کن، فرار کن)!

پروانه چهارم، جرات پیدا میکند و با سرعت خارج میشود، ولی دوباره برمیگردد و به کمک پروانه دوم میشتابد.

پروانه چهارم:

آهای، آهای من اینجام

شکارچی بطرف او میرود. خسته و عصبانی است.

پروانه دوم:

من هم همین طرفهام!

شکارچی بطرف او برمیگردد. هر دو میدوند، شکارچی یک لحظه به دنبال پروانه چهارم میدود، یک لحظه بعد متوجه پروانه دوم میشود، ولی پس از مدتی ناامید و خسته روی زمین مینشیند و نفس نفس زنان خود را رها، میکند.

شکارچی:

آنها به یاری هم من را فریب دادند
در هر کجا که باشند تا باهمند، شادند

چیزی به ذهن شکارچی میرسد، تبسمی میکند، دستهایش را به هم میزند:

باید کلک زنم من اینجا کمین کنم من

به دنبال جایی برای پنهان شدن میگردد، پشت گلها میروود ولی جایی پیدا نمیکند. باز هم مشغول فکر میشود و چیزی بذهنش میرسد

شکارچی:

به به، چه راه خوبی باید که گل بچینم
دور و برم گذارم تا، گل شود کمینم

چند شاخه گل میچیند و ماهرانه، به بدن خود میچسباند و بیحرکت میایستد. تور را هم در لباسش پنهان میکند.

پروانه اول و سوم می‌آیند، نگاهی میکنند: کسی را
نمیبینند، پروانه دوم و چهارم هم می‌آیند.



پروانه دوم:

| | |
|------------------|------------------|
| گر او خبر نمیداد | اینک شما نبودید |
| گر او کمک نمیکرد | شاد و رها نبودید |

پروانه سوم:

| | |
|-------------------|-------------------|
| ما خود فرار کردیم | این از زرنگی ماست |
| دشمن شکست خورده | از بال جنگی ماست |

پروانه اول:

| | |
|------------------|------------------|
| من از عدو و دشمن | ترسی به دل ندارم |
| او را اگر بیابم | چشماشو در می‌آرم |

پروانه اول همراه پروانه سوم شروع به خواندن میکنند:

ماخوشگل و زرنگیم زیبا و رنگ رنگیم

.....

پروانه دوم و چهارم، با هم خارج میشوند، پروانه های
دیگر باز میخوانند:

ما خوشگل و قشنگیم زیبا و رنگ رنگیم
مانند دسته ای گل با ارزش و قشنگیم

پروانه های اول و سوم، به دور دسته گلی می آیند که
شکارچی در انجا پنهان است. گل را بو میکنند، دور او را
میگیرند و با هم میخوانند:

به به چه عطر و بویی به به چه رنگ و رویی
این دسته گل چه زیباست هم رنگ بال ماهاست

سپس دست هم را میگیرند و با هم میخوانند:
ما شادیم، ما شادیم زیباییم، آزادیم

.....

شکارچی، با زیرکی، گلها را کنار میزند و از پشت سر،
آرام به آنها نزدیک میشود و در یک لحظه، هر دو را در
تور گرفتار میکند و درحالی که پروانه ها درخواست
کمک میکنند، او با خنده و تمسخر میخواند

شکارچی:

من شادم، من شادم در حيله من استادم

پروانه ها هنوز کمک میطلبند، شکارچی هم به پایکوبی و
تمسخر ادامه میدهد:

گفتی که از شکارچی ترسی به دل نداری؟

میخواستی تو، ترسو چشم که در بیاری؟

پروانه ها می‌لرزند و گریه میکنند، پروانه دوم و چهارم که صدای آنها را شنیده اند، باز میگردند. شکارچی با خوشحالی میخواند:

شکارچی:

لای کتاب و دفتر پروانه ها قشنگند

حتی به روی دیوار زیبا و رنگارنگند

پروانه دوم چیزی در گوش پروانه چهارم میگوید و به پروانه ها اشاره میکنند و سر تکان میدهند. پروانه چهارم آهسته و با احتیاط به پشت گلها میرود. شکارچی، پروانه ها را از تور خارج میکند، مینشیند و باز میخواند:

من شادم، من شادم در حيله من استادم

پروانه های اول و سوم گریه میکنند، پروانه چهارم و دوم با دست و سر به هم اشاره میکنند، پروانه چهارم پنهان میشود و پروانه دوم در جلو صحنه، خود را به مریضی میزند و شروع میکند به ناله کردن. زیر چشمی هم به شکارچی نگاه میکند. شکارچی متوجه او میشود. پروانه دوم بلند میشود و باز به زمین مینشیند و نشان میدهد که نمیتواند فرار کند.

شکارچی:

باید ترا بگیرم
اما نخست باید
ای صید دردمندم
من این دو را ببندم

شکارچی پای هر دو پروانه را با هم به یک گل میندود و طناب را محکم میکند، تور را برمیدارد و به سراغ پروانه دوم میرود، اما پروانه بلند میشود و میدود، شکارچی هم به دنبال او. پروانه اول و سوم گریه میکنند و کمک میطلبند، پروانه دوم خارج میشود. شکارچی هم بدنبال او. پروانه چهارم با سرعت از پشت گلها بیرون میآید و مشغول باز کردن پای آن دو میشود، پای هر دو را باز میکند.

پروانه اول:

ما را ببخش ای دوست
ما اشتباه کردیم
غمگین و شرمساریم
زشت و گناهکاریم

پروانه چهارم:

کاری نکرده ام من
تا او نیامده باز
باید به جای دیگر
غمخوار و یار باشیم
همنوع من شمايید
دنبال من بیایید
با هم سفر نماییم
آزاد پرگشاییم

پروانه ها از سمتی خارج می شوند، از طرف دیگر پروانه دوم وارد می شود، شکارچی هم به دنبال او. شکارچی نفس نفس میزند، پروانه دوباره خارج میشود. شکارچی هم به دنبال او میرود. شکارچی بعد از چند لحظه خسته و ناامید برمیگردد و مینشیند.

شکارچی:

نالان و خرد و خسته از دست این شکارم
کافیست بهر امروز اکنون دو صید دارم

شکارچی به طرف گلها میرود، اما میبیند که پروانه ها فرار کرده اند. طناب را برمیدارد، با ناامیدی و خستگی به آن نگاه میکند. سپس مینشیند و با تاسف با خود حرف میزند:

اینها به یاری هم من را فریب دادند
در هر کجا که باشند تا باهمند، شادند

شکارچی بلند میشود و لنگ لنگان حرکت میکند:

از نو فریب خوردم از دست این زرنگان
باید روم به خانه نالان و لنگ لنگان
باید برای اینها دامی دگر بسازم

زیبا و زشت با هم باید اسیر سازم
زیبا و زشت با هم باید اسیر سازم

.....

شکارچی از صحنه خارج می شود. پروانه ها وارد صحنه
می شوند و خوشحال می خوانند:

دشمن شده گریزان از عشق و وحدت ما
گل کرده دسته دسته باغ محبت ما
ما می شویم پیروز با قلب پر محبت
باشد تلاش و وحدت رمز موفقیت
(والسلام)



معاونت فرهنگی

زیباترین درخت

نمایشنامه منظوم

محمدحسین صادقی



۸۵۲
۷۵۱۹۶



راهگشا

شیراز - خیابان انقلاب (مشیرفاطمی) - نیش اردیبهشت -
طبقه دوم - تلفن: ۵۸۴۳۵ صندوق پستی ۴۷۵ -
۷۱۹۵۵

نام کتاب: زیباترین درخت

نویسنده: محمد حسین صادقی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۷۱

تیراژ: ۵۰۰۰

حروفچینی: شیراز ۳۷۱۷۷

لینوگرافی: صبا ۳۸۶۸۶

چاپ: مصطفوی ۳۲۹۱۵

ناشر: راهگشا - شیراز ۵۸۴۳۵

طرح روی جلد: علیرضا انتشاری

بسمه تعالی
نمایشنامه منظوم:

زیباترین درخت

برای نوجوانان

شخصیت‌ها: باغبان، کبوتر، آفتاب، چشمه، آبسردک، کرم
ساقه‌خوار و روباه

دکور صحنه: یک باغ خشک است با چند بونه خار کوهی خشک
که در عمق سن نقاشی شده بین نقاشی و دیوار فاصله‌ای برای رفت و
آمد وجود دارد. صحنه کاملاً روشن است. صدای باد بگوش می‌شود
آفتاب پشت کوه استاده و سرش پیداست.

باغبان پیر با کوله بار وارد می شود خسته است و دنبال آب و سایه
میگردد. قمقمه خالی اش را به علامت بی آبی به دهان نزدیک می کند.
چند بار روی سن می چرخد جایی برای استراحت پیدا نمی کند جلو سن
می آید و می نشیند.

باغبان:

| | |
|-------------------|-------------------|
| تنها و خسته ام من | در این کویر بی آب |
| پیر و شکسته ام من | مانند تکدرختی |
| چه خاک داغ و نرمی | چه آفتاب گرمی |
| نه مهری و نه شرمی | چه بادهای خشکی |

(بلند می شود)

| | |
|-------------------|---------------|
| که لحظه ای بخوابم | نه سایه چناری |
| که کام دل بیابم | نه آب خوشگوار |

(رو به آفتاب)

| | |
|----------------|-------------------|
| ای آفتاب سوزان | یک لحظه باش خاموش |
| قلب مرا سوزان | باشعله های داغ |

آفتاب: (با مهربانی)

| | |
|---------------------|---------------------|
| این خواهشت بجا نیست | ای باغبان خسته |
| اینجا که روستا نیست | این یک کویر خشک است |
| تابنده نیست دیگر | من گرمی نتابم |
| کس زنده نیست دیگر | مرگ است حاصل کار |

(بعد از چند لحظه تفکر اشاره به باغبان)

اما تو باغبانی
در این کویر سوزان

باغبان:

یک باغ گل؟ چه زیبا
تنها نمیشود کاشت
نه آب و چشمه‌ای هست
نه قوت جوانی

آفتاب:

اما نباش نومید
تا او همیشه با تست

(باغبان به دور سن می‌چرخد آفتاب به طرف کوه میرود و کبوتر حسته
وارد می‌شود و بعد از یک چرخش به جلو سن می‌آید)

کبوتر: (با بی‌تابی و خستگی):

در این هوای سوزان
تنها تر از همیشه
ایکاش تک‌درختی
تا چند لحظه بر آن
ایکاش چشمه‌ای آب
تا استراحتگاهی
باغبان: (به طرف کبوتر می‌آید)

سلام ای کبوتر

اینجا چکار داری

آیا مسافری یا
کبوتر (با مهربانی):

سلام بر تو بادا
اینجا مسافرم من
باغبان (آه می‌کشد):

از شهر و از دیارم
از دست مردم بد
هر جا گلی نشاندم
گل‌های دوستی را
کبوتر (با ناتوانی):

من هم زبند رستم
درصد کمین نشستند
هر جا ز صلح گفتم
سنگ صبور بودم
از بس زدند با سنگ
با آن سیاه دل‌ها
باغبان:

آه ای کبوتر من
مانند چشمه‌ای آب
(بعد از چند لحظه)

من قصد دارم اینجا

اینجا تو یار داری

ای پیرمرد تنها
چرا توئی در اینجا

هجرت نموده‌ام من
راحت نبودم من
آن را زرشه کردند
باداس و تیشه کردند

اکنون مهاجر رستم
هر جا که من نشستم
گفتند خود پرستم
در خویشتن شکستم
بر بال و پا و دستم
پیوند را گسستم

حرفت چقدر زیباست
هم پاک هم گواراست

یک بوستان بکارم

اما هزار انوس
(به عمق سن می رود کبوتر جلو می آید)

کبوتر (به خودش):

گمگشته منست او

حاشا نمیتوان کرد

بهر از او کسی را

پیدا نمیتوان کرد

(به باغبان):

غمگین نباش زیرا

من یاور تو هستم

در این کویر بی آب

آب آور تو هستم

باغبان: (با خوشحالی)

شکر خدا که یاری

بهر کمک رسیده

اینگونه آشنایی

هرگز کسی ندیده

باغبان و کبوتر: (با هم)

ما بذر دوستی را

خواهیم کاشت اینجا

آینده ای پر از گل

خواهیم داشت اینجا

آفتاب (در حالیکه به جلو می آید):

این دوستی چه زیباست

در بین دردمندان

ای دوستان یکدل

باشید شاد و خندان

کبوتر:

ای آفتاب پر مهر

باید کمک نمایی

تو بر فراز این دست

مانند رهنمایی

باغبان: (به آفتاب)

بهر درختکاری
آبی بمانشان ده
آفتاب:

در دور دست اینجا
پای درخت و گلها
باغبان: (به کیوتر)

پرواز کن کیوتر
چندین درخت و گل را
(کیوتر، بال می‌گشاید و بعد از چند جرخش خارج می‌شود)

باغبان:
آماده باید سازم
تا خود پروراند
آفتاب (به باغبان):

گرچه درختکاری
اما اراده تو
باغبان:

بگذشت باس وحشی
مثل کویر، پیروم
(باغبان، روی زمین می‌چرخد و با دست طرحهایی می‌کشد، آفتاب به
عمق سن میرود، کیوتر، در حالیکه چند شاخه درخت و گل در دست دارد
به همراه چشمه و آبدزدک وارد می‌شوند. کیوتر از یک طرف و آبدزدک

از طرف دیگر چشمه را بطرف خود می‌کشند در دست چشمه، یک
آب باش پر از آب است.

کبوتر (به باغبان و اشاره به آبدزدک)

این آبدزدک شوم می‌دزدد آبها را
آلوده می‌کند او این آب پرربها را
آبدزدک:

مال منست این آب این چشمه از شما نیست
گر چشمه را بدزدید در باغ من صفا نیست
کبوتر:

این آب از شما نیست این سهم تشنگان است
دزدی تو کرده‌ای، تو باغت زدیگران است
باغبان:

ما تشنه‌ایم و این آب عطر بهار دارد
آنجا زود که خواهد او اختیاریار دارد
چشمه:

من چشمه‌ای روانم من سهم تشنگانم
خود را به پای گلها با شوق می‌کشانم
هر چند بر زمینم هم‌رنگ آسمانم
از آسمان چکیدم اشک فرشتگانم
کی می‌شوم گرفتار آزاده زمانم
جانبخش و روح‌افزا من گنج رایگانم

آلوده می‌شود، گاه
از دست آبدزدک
خواهم در این بیابان
آبدزدک:

نه، من نمی‌گذارم
یا باید او بمیرد
باغبان: (رو به آبدزدک)
اکنون که چشمه با ماست
هر فتنه‌ای که آید
کبوتر: (رو به آبدزدک)

این چشمه هست مظلوم
نابود می‌نمایم
(باغبان و چشمه، یکدیگر را در آغوش می‌کشند. کبوتر چند شاخه
درخت و گل را به باغبان می‌دهد و آبدزدک به جلو صحنه می‌آید.)
آبدزدک (با تفکر و عصبانیت):

باید برای اینها
(فکر می‌کند)
باید که یاوران را
(و خارج می‌شود)
آفتاب:

ای چشمه‌سار زیبا

این قلب مهربانم
بر لب رسیده جانم
نزد شما بمانم

این چشمه زنده باشد
یا مال بنده باشد

من پاسدار اویم
من در کنار اویم

از ظلم و حيله تو
ایل و قبيله تو

(کبوتر چند شاخه
درخت و گل را به باغبان می‌دهد و آبدزدک به جلو صحنه می‌آید.)

فکری دگر نمایم

از تو، خبر نمایم

خوش آمدی به اینجا

(اشاره به کیوتر و چشمه و باغبان)

آئید تا بریزیم
طرح قشنگ فردا
باغبان (در حالیکه شاخه‌ای را در زمین می‌نشانند): من، شاخه
می‌نشانم

آفتاب (در حالیکه شاخه را نوازش می‌کند): من، نور می‌فشانم
کیوتر (در حالیکه به دور شاخه می‌چرخد): من، می‌شوم نگهبان
چشمه (در حالیکه به شاخه آب می‌دهد): من، آب می‌چشانم
(دست بکدبگر را می‌گیرند، بدور شاخه می‌چرخند و دوباره تکرار
می‌کنند)

باغبان: من، شاخه می‌نشانم

آفتاب: من، نور می‌فشانم

کیوتر: من، می‌شوم نگهبان

چشمه: من، آب می‌چشانم

باغبان:

باید در این بیابان

کاشانه‌ای بسازم
بذری به کف بیارم
گلخانه‌ای بسازم

آفتاب:

یکجا، سراغ دارم
بذر و گل و جوانه

آنجاست، پشت آن کوه
اکنون، بشو روانه

باغبان:

ای پاوران بی‌بیدار
من می‌روم به گلزار

تا بنذر گل بیارم بادا، خدا نگهدار
(چشمه و آفتاب و کبوتر، دست نکان می دهند و باغبان خارج میشود)

آفتاب:

روزی گذشت و کم کم وقت غروب من شد
وقت جدا شدن از یاران خوب من شد

چشمه:

تا صبح پاک فردا ما چشم انتظاریم
این ساقه های گل را تا صبح، پاسداریم
(چشمه و کبوتر، دست نکان می دهند و آفتاب، آرام آرام خارج می شود
و در همین حال چراغ سن خاموش می شود، نوری کم رنگ روی گل
می نابد و صدای حیرت جریک بخش می شود. چشمه و کبوتر به دور گل
می آیند)

کبوتر:

باید مواظبت کرد از این نهال وحدت
تا این کویر، گردد یک باغ پر طراوت

چشمه:

آه، ای کبوتر، امشب دل تنگ و دلغمینم
پرپر شدند، دیشب گل های نازنینم
کبوتر (با تعجب):

نکرار کن چه گفتی؟ دل تنگ و دلغمینی؟
چشمه (با تاز):

آری کبوتر من
 پرپر شدند، دیشب
 یک باغ داشتم من
 گلها شدند پرپر
 نیلوفر و بنفشه
 اشک منست این آب
 میدانم امشب اینجا
 رویاه و آبدزدک
 کبوتر: (با دلداری)

ای یاور عزیزم
 بگذار تا بیایند
 آماده کرده‌ام من
 امشب شب نبرد است
 ای چشمه تمیزم
 تا خونشان بریزم
 منقار سخت و تیزم
 آماده شو، عزیزم
 (کبوتر و چشمه، آرام دور گل می‌چرخند، آبدزدک به همراه رویاه و
 کرم ساقه‌خوار به آرامی وارد می‌شوند و جلو سن می‌آیند)
 کرم ساقه‌خوار

من کرم ساقه‌خوارم
 باید که شاخه گل را
 ویرانگریست، کارم
 از ریشه در بیارم
 رویاه:

رویاه زیر کم من
 امشب گرسنه هستم
 در زیر کی تکم من
 در فکر مرغکم من

(آبدزدک به اطراف نگاه می‌کند، چرخ می‌زند و برمی‌گردد)

آبدزدک (با تفکر):

پس، باغبان کجا رفت؟
آن کاردان، کجا رفت؟
کرم ساقه‌خوار:

باید بهوش باشیم
لختی، خموش باشیم
روباه:

شاید که در کمین است
باید کمی بگردم
با گرز آهنین است
چون زیرکی، همین است
(روباه آهسته، به دور سن می‌چرخد و باز می‌گردد)

روباه:

اینجا که هیچکس نیست
کرم ساقه‌خوار:

پس راه ما نبرد است
جز ساقه‌ام، هوس نیست
آبدزدک:

من از کبوتری که
یک باد تلخ دارم
زندانی قفس نیست
منقار تیز، بس نیست؟
روباه: (به جنگال خود اشاره می‌کند)

کار پرنده با من
تا چند لحظه بعد
چنگ درنده، با من
کشتار و خنده، با من
کرم ساقه‌خوار:

من هم که ساقه‌خوارم
گرم است کسب و کارم

نا چند لحظه بعد خوشبخت روزگارم
آبدزدک:

من هم که آبدزدم آن چشمه هست مزدم
(به روباه)

مشغول کن کیوتر تا آب را بـدزدم
(روباه می خواهد به طرف کیوتر برود ولی آبدزدک نمی گذارد)
آبدزدک:

دیوانه ای مگر تو؟ دانا، نه ای مگر تو؟
روباه:

دانا؟ بلی، ولیکن خیلی گرسنه ام من
کرم (به آبدزدک):

من هم گرسنه هستم کاری بده بدستم
آبدزدک:

باید که هر سه با هم همراهِ، از سه گوشه
بسورش بریم تا زود یابیم هر سه، توشه
(هر سه به اطراف نگاه می کنند)

روباه: (به یک گوشه اشاره می کند): من میروم به آنجا

آبدزدک (با ترس): من می نشینم اینجا

کرم (به یک گوشه دیگر اشاره می کند): من میروم به آنسو

آبدزدک (به خود اشاره می کند): فرمان حمله با ما

(روباه و کرم، به آرامی به دو گوشه من می روند و آبدزدک، در جلو

می‌ماند)

کیوتر (به چشمه):

تو، گفتگو شنیدی؟

تو، سایه‌ای ندیدی؟

چشمه (به کیوتر):

کیوتر سپیدم

من صحبتی شنیدم

گفتم زتوست شاید

اما کمی ندیدم

کیوتر:

اینجا بمان تو با گل

من گردشی نمایم

در این هوای تاریک

بال و پری گشایم

(چشمه به دور گل می‌چرخد و کیوتر، جراحی به دور سن می‌زند، آبدزدک

خود را پنهان می‌کند اما، کیوتر او را می‌بیند و بلند می‌کند)

کیوتر (با خشم):

خود را مرفنی کن

اینجا چکار داری؟

آبدزدک (با لکت):

م م م من، م م م من

ک ک کمک، ک ک مک

کیوتر:

ای آبدزدک ظالم

خوب آمدی به چنگم

با دشمن درختان

آماده‌ام بجنگم

(روایه به طرف کیوتر حمله می‌کند)

چشمه:

آماده شو کیوتر

روایه، حمله‌ور شد

(کبوتر، آبدزدک را رها می‌کند و جلو روناه می‌ایستد، روناه و کبوتر به هم حمله می‌کنند، کرم بطرف گل می‌رود، چشمه جلو او می‌ایستد، آبدزدک به چشمه حمله می‌کند و او را می‌گیرد. کرم چند شاخه را می‌شکند و می‌خورد.)

ناگهان باغبان با چوب، سر می‌رسد.

باغبان:

من آمدم، نترسید با ظالمان بجنگید
(باغبان، ضربه‌هائی به روناه و آبدزدک و کرم می‌زند، هر سه با آه و ناله فرار می‌کنند و از سن خارج میشوند، باغبان به طرف کبوتر می‌آید، کبوتر زخمی شده و چشمه گریه می‌کند)

باغبان: (به کبوتر)

آه ای پررنده عشق
بگذار تا ببوسم
بگذار تا ببینم
برخیز تا بکاریم
سبزست صبح فردا
چشمه: (با گریه):

ای آبیار خسته
آن شهر شکسته
بال به خون نشسته
آلاه، دسته دسته
صبحی خوش و خجسته

ای نازنین کبوتر
من اشک تازه دارم
با باغبان و گلها
صبح است، روی گشاید

برخیز و شستشو کن
با اشک من وضو کن
از مهر، گفتگو کن
بنشین و بقو کن

(آفتاب آرام آرام می آید، چراغ سن روش می شود، صدای خروس، به گوش می رسد)

آفتاب:

سلام بر شما باد ای باوران گلها
از پشت کوه دیدم پیروزی شما را
کبوتر: (با نثر)

ای کاش درنگ نگیرد طوفان تند و سختی
تا نشکند پرمن تا نشکند درختی
باغبان:

ای کاش، هیچ دستی شاخه گلی نمی چید
ای کاش چشم این باغ گلچین، دگر نمی دید
آفتاب:

ای کاش هر مسافر یک نونهال می کاشت
ای کاش، هر کبوتر یک دسته بال می کاشت
چشمه:

ای کاش هر چه آبست سهم درخت می شد
گل را نشاط می داد تا نیکبخت می شد
باغبان:

فردا به یاری هم داریم خانه های سبز
آئید تا بخوانیم با هم ترانه های سبز
(باغبان، کبوتر، چشمه و آفتاب، پس از پخش آهنگ، سرود زیر را با

هم میخوانند)

| | |
|--------------------|--------------------|
| در دست ما اسیر است | صحرای زندگانی |
| مانند یک کویر است | بی سبزه، بی شکوفه |
| گل‌های با صفرا را | باید بپرورانیم |
| هر دست آشنا را | در دست خود بگیریم |
| ما ایستاده باشیم | مثل درخت، باید |
| زیبا و ساده باشیم | سرسبز و با محبت |
| سبز و سپید و آبی | فردای ما چه زیباست |
| فردای آفتابی | بر دوستان مبارک |

والسلام

اسفند ۱۳۶۹

محمد حسین صادقی

اجرای این نمایشنامه برای مدارس آزاد است در موارد دیگر مجوز کتبی
نویسنده الزامی است.



در پایان ضمن دعوت از تمام عزیزان برای استفاده از کتب دیجیتال رایگان انتشارات هدهد و همچنین عرض تشکر از تمام مربیان و دانش آموزان محترم که این متون را برای مطالعه و اجرای نمایشهای زنده و عروسکی و تله تئاتر انتخاب کردند استدعا داریم پیشنهادات تصحیحی و تکمیلی و نظرات شریف خود را به نشانی نویسنده در سایت انتشارات هدهد و یا از طریق تلفن ۰۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳ ارسال فرمایند. والسلام

محمد حسین صادقی - مدیر انتشارات هدهد

۱۳۹۷/۱۱/۱

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.